**مدت: 37 دقیقه**

اعوذ بالله من الشیطان الرجیم بسم الله الرحمن الرحیم الحمدلله رب العالمین و صلی الله تعالی علی سیدنا و نبینا ابوالقاسم محمد و علی آله الطیبین الطاهرین المعصومین لا سیما بقیة الله فی الارضین ارواحنا فداه و عجل الله تعالی فرجه الشریف.

بحث در وجوه اثبات وثاقت احمد بن محمد بن یحیی العطار بود. پنج وجه ذکر شد تا به حال.

وجه ششم:

وجه ششم این است که مرحوم نجاشی قدس سره به مرحوم ابوالعباس احمد بن علی بن نوح سیرافی که از مشایخ ایشان و از بزرگان علمای شیعه و از ثقات هست نامه‌ای نوشته و از ایشان درخواست کرده که طرق خودش را به حسین به سعید اهوازی بیان کند. ایشان هم در جواب نامه این طور نوشتند:

«کتب إليّ أبو العبّاس أحمد بن علي بن نوح السيرافي(ره) في جواب كتابي إليه، و الذي سألت تعريفه من الطرق إلى كتب الحسن بن سعيد الاهوازی(رض) فقد روى عنه أبو جعفر أحمد بن محمّد بن عيسى الأشعري القمی، و أبو جعفر أحمد بن محمّد بن خالد البرقي، و الحسين بن الحسن بن أبان، و أحمد بن محمّد بن حسن بن السکن القرشي الوردعی، و أبو العبّاس أحمد بن محمّد الدينوري...»

پنج نفر می‌گوید نام برده این پنج نفر را که این پنج نفر کُتب حسین بن سعید اهوازی را روایت می‌کنند.

بعد می‌فرماید:

«و أما ما عليه أصحابنا و المعوّل عليه ما رواه عنهما أحمد بن محمّد بن عيسى.»

آن چه که اصحاب ما بر او هستند و معوّلٌ علیه هست آن است که رواه عنهما یعنی از حسین بن سعید و برادرش که حسن بن سعید اهوازی باشد چون این دو تا متشارک بودند در تألیف بسیاری از کتاب‌هایشان. این دو برادر با هم همکاری می‌کردند فلذا ضمیر عنهما آورده.

می‌فرماید که پنج نفر این کتاب‌ها را روایت می‌کنند که نام بردیم اما آن که اصحاب ما بر آن هستند و معوّلٌ علیه است آن است که ما رواه عنهما احمد بن محمد بن عیسی، این مورد اعتماد اصحاب است و معوّلٌ علیه هست. بعد می‌فرماید:

«أخبرنا الشيخ الفاضل أبو عبد الله الحسين بن علي بن سفيان البزوفري فيما كتب إليّ في شعبان سنة اثنتين و خمسين و ثلاثمائة قال: حدثنا أبوعلي الأشعري أحمد بن إدريس بن أحمد القمي قال: حدثنا أحمد بن محمد بن عيسى، عن الحسين بن سعيد بكتبه الثلاثين كتاباً.»

این یک طریق. این طریق به کی است حالا؟ به همان احمد بن محمد بن عیسی که گفتیم آن معوّلٌ علیه هست و اصحاب به او تکیه می‌کنند.

«و أخبرنا أبو علي أحمد بن محمد بن يحيى العطار القمي (همین آقایی که مورد بحث ما است) قال: حدثنا أبي و عبد الله بن جعفر الحميري و سعد بن عبد الله جميعاً، عن أحمد بن محمد بن عيسى. و أما ما رواه أحمد بن محمد بن خالد البرقي....»

خب پنج تا نام برد دیگه، گفت آن که معوّلٌ علیه است و اصحاب بر آن هستند، آن است که احمد بن محمد بن عیسی نقل می‌کند، بعد دو طریق به احمد بن محمد بن عیسی که راوی کتب حسین بن سعید اهوازی به برادرش هست نقل کرده. بعد یکی یکی آن پنج تا را نام می‌برد، آن چهار تای دیگه را و طرقش را به نقل آن‌ها هم نقل می‌فرماید. «و اما ما رواه احمد بن محمد بن خالد البرقی فقد حدثنا ابوعبدالله محمد بن احمد بن صفوانی...» تا آخر.

«و اما الحسین بن حسن به أبان القمی» که آن هم یکی از آن افراد بود؛ فرد سوم بود «فقد حدثنا محمد بن احمد الصفوانی» تا فلان سندش را ذکر می‌کند.

«و اما احمد بن محمد بن الحسن بن السکن القرشی البردعی فقد حدثنا» باز طریق او را ذکر می‌کند.

«و اما ابوالعباس الدینوری» که آن آخرین فرد بود، طرق این را هم ذکر می‌کند، بعد «قال ابن نوح» یعنی همان ابن استادش که این نامه را برای او نوشته و از او تقاضا کرده بود.

«قال ابن نوح و هذا طریقٌ غریب لم اَحِد (یا لم أجد) له ثبتاً الا قوله رض فیجب أن تروی عن کل نسخة من هذا بما رواه صاحبها فقط و لا تحمل روایة علی روایة و لا نسخة علی نسخة لئلایقع فیه اختلاف»

چون به حسب ... این هم نشان می‌دهد که این طرق هم به کلی نبوده، به نسخه بوده این جا. فلذا می‌گوید هیچ نسخه‌‌ای را بر نسخه دیگه حمل نکنید. هر نسخه‌ای را، همان صاحبی که آن نسخه را روایت کرده و همان طریقی که دارد بر همان اقتصار کنید تا این که اختلاف نسخ پیش نیاید. این هم توصیه‌ای است که در آخر ابن نوح در این نامه‌ای که برای نجاشی نوشته فرموده است.

سؤال: ؟؟؟؟

جواب: یعنی کسی دیگه را ندیدم که مثلاً از این طریق بتوانیم او را بگوییم.

سؤال: حاج آقا این اشاره بر این نیست که کلاً دأب‌شان هم این نبوده که به کلی باشد؟

جواب: نه همه جا این جوری نیست.

سؤال: یعنی این را به عنوان یک چیز استثنایی ذکر نمی‌کنند؟

جواب: حالا همین جا اتفاقاً شاید برعکس باشد. چون ایشان نامه نوشته بعد با نامه که نسخ که را نفرستاده. این حالا نسخ یا پهلویش بوده یا چی بوده می‌گوید من این‌ها را دارم و حالا خودت برو پیدا کن که کدام به کدام نسخه است. نامه نوشته آن هم جواب نامه را داده، کتاب که به او نداده، نسخه‌ای که به او نداده.

سؤال: پس این جاها هم تشریفاتی است. ؟؟؟

جواب: نه، این یعنی گاهی دیگه نسخه‌ها مشخص کأنّ بوده، شاید از یک راهی برای آن‌ها مثلاً. ولی این که الان این نسخه داده باشد نبوده دیگه. نامه نوشته به من گفت تو جوابش را بده.

خب حالا تقریب استدلال به این مطلب این است که اصحاب به حسب فرمایش ابن نوح و خود ایشان می‌گوید آن که معوّلٌ علیه هست روایت کیه؟ احمد بن محمد بن عیسی است. و آن وقت دو تا طریق برای آن ذکر می‌کنند. دو تا طریق برای همین که اصحاب یعوّلون علیه و خودش یعوّل علیه ذکر می‌کنند که یکی از آن طریق‌ها مشتمل بر کیه؟ احمد بن محمد بن یحیی العطار است. پس معلوم می‌شود احمد بن محمد بن یحیی العطار مورد تعویل اصحاب است، مورد تعویل خود ابن نوح که از اعاظم و مشایخ بزرگ هست هست. و هذا یدل علی وثاقته. این تقریب استدلال به این نقل.

محقق خویی قدس سره در معجم رجال الحدیث ایشان دو تا اشکال می‌فرمایند به این استدلال؛

اشکال اول ایشان این است که خب باشد، اصحاب اعتماد کرده باشند. احمد بن نوح اعتماد کرده، اعتماد که دلالت بر وثاقت نمی‌کند. چرا؟ لما عرفت من أنّ اعتماد القدماء علی روایة شخصٍ لایدل علی توثیقهم ایاه و ذلک لما عرفت من بناء ذلک علی اصالة العدالة التی لانبنی علیها» ممکن است بر اساس اصالة العدالة است که هر کسی که مسلمان است و قدحی بر او سراغ نداریم بنا را بر عدالتش بگذاریم. این یک مسلک است، اصالة العدالة. و لعل اعتماد اصحاب بر این بوده که جرحی برای جناب احمد قائل نبودند، به آن‌ها نرسیده بوده، بنا را بر عدالت می‌گذارند و ما این حرف را قبول نداریم، اصالة العدالة دلیلی ندارد بر حجیت آن. این اصل لادلیل علیها، بنابراین نمی‌شود اعتماد کرد. بله این روایت... فرض کنید این نقل دلالت می‌کند بر اعتماد اصحاب.

عرض می‌کنیم به این که این فرمایش از جهاتی محل تأمل است:

یکی این که اصحاب همه اصالة العداله‌ای هستند. این مسلک باطل، اصحاب و ابن نوح، حالا یک نفر ابن نوح ... حالا شما احتمال می‌دهید اصالة العدالة باشد. ولی اصحاب همه اصالة العدالة‌ای هستند. این اولاً.

ثانیاً اگر احتمال اصالة العدالة در اصحاب هست توثیقات‌شان هم به درد نمی‌خورد، ممکن است براساس اصالة العدالة توثیق گرفته. پس چرا ما توثیقات‌شان را می‌پذیریم.

ثالثاً ما ذکرنا در بحث حجیت روایات کافی آن جا عرض کردیم به این که سیره عقلاء بله المتشرعه این هست که اگر شخصی شهادتی می‌دهد، اخباری می‌کند به یک صغرایی و ما نمی‌دانیم در کبری با ما متحد است یا اختلاف دارد. مادامی که علم به اختلاف نداشته باشم شهادت به صغری بلافحصٍ از این که تو در کبری چه عقیده‌ای داری قبول می‌کنیم. مثلاً اگر کسی آمد گفت زیدٌ عادلٌ، شهادت به عدالت داد، تا حالا لم یسمع که در محکمه‌ای از محاکم فقهاء، عدول یا در جاهای دیگه بگویند خب این می‌گوید عادلٌ، عادل آن است که در جاده شریعت باشد در جاده شریعت بودن یا به این است که ملکه داشته باشد، خب اختلاف است دیگه که اولاً در عدالت ملکه لازم است یا همین که کونه فی جادة الشریعة. لایمین و شمالاً و لایسارا ولو این که حالا ملکه هم نداشته باشد. خب به زور خودش را می‌کشد. به عادتش در نیامده، ملکه نشده. خب همین کفایت می‌کند، خب یک عده‌ای مثل آقای خویی قدس سره و بزرگانی می‌گویند است. عدالت این است که در راه جاده شریعت حرکت می‌کند حالا ملکه داشته باشد یا نداشته باشد. خب یک عده ولی شاید مشهور می‌گویند باید ملکه داشته باشد. خب حالا کسی که می‌گوید زیدٌ عادلٌ، به او بگو خب تو از کدام آدم‌ها هستی؟ ما اگر ملکه‌ای باشیم خب تو که الان می‌گویی این عادلٌ... ملکه تو قائلی به این که عدالت ملکه می‌خواهد یا نه مجرد کونه فی جادة الشریعة کفایت می‌کند. خب لعل ما قائلیم به این که ملکه می‌خواهد و فرض هم این است که قائلیم مثلاً. لعل او که می‌گوید عادلٌ چون ملکه قائل نیست. خب پس بنابراین فایده‌ای ندارید مگر این که فحص بکنیم و بگوییم آقا شما در مفهوم عدالت چی قائل هستید.

دو؛ شرایط عدالت خب آیا باید از خلاف مروت پرهیز کرد یا نکرد؟ اختلافی است من القدیم و من الجدید. معلوم است آقای فاضل قدس سره از معاصرین شرط می‌دانست که خلاف مروت هم نکند عادل است، ولو حرام نیست ولی خلاف مروت است. مثلاً یک آیت‌اللهی بیاید حرم و برگردد و این‌ها فرض کنید نه عمامه بگذارد، نه عبایش را کول کند، همین جوری بیاید و برگردد. خب همه که نگاه کنند می‌خندند. این مثلاً خلاف مروت است. حالا آن وقت‌ها مثال می‌زدند مثل این که عالم لباس جندی بپوشد که مرحوم امام هم می‌گفتند این‌ها از مثال‌هایی است که استکبار وارد کرده. چه عیب دارد لباس جندی بپوشد. حالا مقصود نبوده که لباس جندی توی جبهه بپوشد. مقصود این که مثلاً آقای بروجردی می‌خواهد بیاید درس یک لباس جندی بپوشد بیاید درس. خب برای چی لباس جندی پوشیده. البته آقای بروجردی قدس سره من یادم می‌آید بچه بودم با ابوی می‌رفتیم درس ایشان همین بالاسر، گاهی عمامه رسمی ایشان نمی‌گذاشت. یک دور این جوری می‌پیچید دور سرشان. همین یک دور پارچه مثلاً. و از آقای آل طه شنیدم وقتی ایشان آمد قم که ما رفتیم استقبال ایشان عمامه‌‌شان لاجوردی اصلاً بود، نه سیاه بود، نه سفید بود به رسم همان بروجردی‌ها عمامه لاجوردی سر ایشان بود. همین یک دور ...

خب حالا سؤال کنیم الان که می‌گوید عادلٌ شاید این خلاف مروت را اشکال نمی‌کند و ما چه کار می‌کنیم؟ این یک.

دو؛ خب آن است که گناهان کبیره انجام ندهد و صغائر را هم اصرار بر آن نورزد. خب در کبائر اختلاف است. لعل یک چیزی را ما کبیره می‌دانیم او کبیره نمی‌داند خب یک بار هم انجام داده ولی اصرار بر آن نکرده براساس این دلیل می‌گوید عادل است. و .... امثله فراوان. حالا می‌گوید این نجس است. شهادت می‌دهد به این که این فرش نجس است، این ثوب نجس است. خب اولاً اعیان نجسه در آن اختلاف است. این که عین نجس نیست، به خاطر ملاقات نجس شده، خب با چی ملاقات کرده، شاید با یک چیزی ملاقات کرده ما نجس نمی‌دانیم. بعد در شرایط سرایت نجاست اختلاف است، واسطه خورده، نخورده، چند تا واسطه بوده، بعد در آن رطوبت ساریه یا رطوبت مسریه که باید گفت ساریه یا مسریه که آن جا هم حرفی است بین اعلام خب تفاوت می‌کند ساریه یعنی چی؟ عده‌ای گفتند یعنی مثل آب باید باشد، عده‌ای گفتند نه. خب این‌ها هم اختلافی است. آیا معهود است در بین متشرعه خلفاً عن سلف که هر کی می‌آید شهادت می‌دهد او را سین جین کنند که کبریات شما چیه، صغریات شما چیه، فلان چیه. بله اگر بدانند اختلاف دارد و وزان باب قبول اخبارات و شهادات وزان باب حمل بر صحت است. در باب حمل بر صحت همین است. ما تا علم به اختلاف نداریم فعل شخص را امر بر صحت می‌کنیم. امام جماعت آمده عادلش می‌دانیم آمده ایستاده جلو. نمی‌دانیم حالا غسلی که کرده توی خانه یا تو حمام این ترتیب را مراعات کرده یا نکرده. باید برویم از او بپرسیم آقا شما که جنب شُدی بعد چه جوری غسل کردی حالا می‌خواهیم نماز پشت سرت بخوانیم. کسی تا حالا این طوری رفته. بله اگر بدانیم اختلاف در فتوا دارد، فلذا می‌گویند مرحوم آقای خویی که قائل نبود به ترتیب بین یمن و یسار اعلام کرد که من احتیاط می‌کنم. به فتوای خودم عمل نمی‌کنم. برای این که نماز جماعت می‌خواهد بخواند پشت سرش نماز نمی‌خوانند. ایشان فرمود نه من احتیاط می‌کنم. فتوایم این است ولی احتیاط عملی می‌کنم در این جا. فلذا بر همین اساس آن اشکال آقای خویی را که بله درسته مرحوم کلینی فرموده این روایات صحیح است ولی ما نمی‌دانیم مبنای او چیه، شاید یک مبنایی دارد که ما قبول نداریم. آن جا جواب دادیم که ما خلاف ایشان را با مبنای خودمان سراغ نداریم، لعل مبنای ایشان هم در حجیت خبر مثل خود ما باشد.

سؤال: آن بیّنه بر عدالت و بینّه بر نجاست خود این بیّنه دلیل شارع رفته روی این که باید به آن اخذ کنیم مادامی که فساد بیّنه به وسیله فساد مبنای شخص ؟؟؟‌خود بیّنه حجت است اما این جا که بیّنه نیست می‌گوید اعتماد کردم، اعتماد هم که روی حجیت شرعی نرفته. می‌خواهیم از اعتمدوا اصحاب کشف کنیم یک حجتی را به اسم توثیق و وثاقت. این کشف را آقای خویی دارد اشکال می‌کند. اما

جواب: این‌ها اخبار عملی است که دارند می‌گویند که ...

سؤال: اخبار باشد...

جواب: توی نماز جماعت گفتند اگر یک عده‌ای که آدم‌های درستی هستند دارند اقتداء کردند این شهادت به این است که او عادل است.

خب این در رساله‌ها هست دیگه. اگر می‌بینی یک آقایی هست که یک عده ایستادند که آن‌ها را اهل تقوا می‌دانی، اهل چی می‌دانی اقتدا کردند این شهادت عملی آن‌ها است یعنی اخبار عملی آن‌ها است به این که این امام عادل است. کفی، حالا این جا اعتماد اصحاب به این طرقی که به احمد بن محمد بن عیسی است که ایشان کتب حسین بن سعید اهوازی را نقل می‌کند اعتماد دارند می‌کنند، طبق آن فتوا می‌دهند. خب وقتی اصحاب این چنین هستند، آن هم اصحابنا فرموده، نه اصحابی. جمع مضاف است، خب این ... و ما هم نمی‌دانیم... اشکال اول این بود که این همه اصالة العدالة‌ای باشند. اشکال دوم این است که حالا ما نمی‌دانیم که این‌ها اصالة العداله‌ای هستند یا نیستند. پس بنابراین لازم نیست فحص بکنیم بله اگر می‌دانستیم که این‌ها اصالة العدالة‌ای هستند آن وقت بله شهادت آن‌ها برای ما مقبول نبود.

سؤال: استاد یک سؤال دیگه، اصالة العدالة چه قدحی در وثاقت ...

جواب: نه اثبات نمی‌کند وثاقت را چون لایعلم است. می‌گوید همین که نمی‌دانی فاسق است یا نه، بگو عادل است.

سؤال: نه، می‌خواهم عرض کنم به این که اعتماد می‌کردند اصالة العداله، عدالت شخص را اثبات می‌کند، وثاقت را نمی‌خواهد اثبات بکند که اعتماد بیاورد. اصحاب گفتند ما اعتماد کردیم، صد تا که ؟؟؟

جواب: بله، همیشه این یادتان باشد که آن تتمه‌اش مفروض است یعنی اصالة السلامه در حفظ که هست، این که تحرز از کذب دارد یا با عدالت درست می‌شود. بخشی از وثاقت اصل عقلایی دارد، اصالة السلامه در حفظ دارد، بخشی هم که تعمد در کذب ندارد و عمداً دروغ نمی‌گوید، خلاف واقع نمی‌گوید با عدالتش درست می‌شود.

سؤال: ؟؟

جواب: نه برنمی‌گردد به اول. اولاً این بود که همه نمی‌شود یعنی اطمینان داریم همه اصالة العداله‌ای نیستند.

سؤال: آخرش همان می‌شود.

جواب: نه آقای عزیز.

سؤال: ؟؟؟‌ اما نکته‌اش همین است. ؟؟؟

جواب: چرا نکته‌اش یکی است؟ نکته‌اش دو تا است. اولی این جوری می‌گوییم می‌گوییم سلمنا و آمنا که اگر شک هم کردیم فایده‌ای ندارد. حرف شما را می‌پذیریم ولی می‌گوییم اطمینان داریم که کل اصحاب اصالة العداله‌ای نیستند. پس وقتی اصحابنا بودند می‌دانیم عده‌ای از آن‌ها اصالة العدالة‌ای نیستند و آن‌ها اعتمدوا. این جواب اول بود.

جواب دوم این است که خب احتمال می‌دهیم حالا دست برمی‌داریم از این که بگوییم اطمینان داریم عده‌ای‌شان اصالة العداله‌ای بودند. فوقش احتمال می‌دهیم همه‌شان اصالة العدالة‌ای بودند مثل شما که احتمال دارید می‌دهید. آقای خویی هم که یقین ندارند. می‌فرمایند محتمل است که این‌ها اصالة العدالة‌ای باشند. می‌گوییم باشد احتمال لایضرنا. پس اولی می‌گوییم نه ما احتمال در همه نمی‌دهیم، اطمینان داریم عده‌ای... دومی می‌گوییم باشد احتمال می‌دهیم ولی این احتمال لایضرنا.

سؤال: چرا لایضرنا؟

جواب: به همین بیانی که گفتم دیگه. تکرار کنم دوباره این بیان را. به همین بیانی که گفتم.

سؤال: عرض بنده این است که لایضرنا ممکن است این به خاطر این باشد که توی این جور موارد معمولاً کبری را بر همان نظریه رایج و شایع حمل می‌کنیم.

جواب: خب این نظریه‌اش رایج و شایع نیست؛ اصالة العداله.

سؤال: خب همین دیگه پس برمی‌گردد به همان اول.

جواب: حالا شما برگردان. شما قائل به این هستید که توحیدتان خیلی قوی است.

و خود اصالة العداله افراد نادری هستند که قائل به این مسلک هستند حتی علامه قدس سره که آقای خویی می‌فرماید علامه اصالة العدالة‌ای است و به خاطر اصالة العدالة‌ای بودن توثیقات ایشان را رد می‌کند خب یک جایی ایشان یک کلامی دارد که ایهام اصالة العدالة‌ای البته دارد علامه یک جا. اما شیخنا الاستاد دام ظله در همین بحث اصول ایشان ... ما چند بار هم از ایشان سؤال کردیم فرمودند می‌گویم. شاید چند جلسه بود که موارد زیادی از علامه ایشان آوردند که نه ایشان اصالة العدالة‌ای نیست و مسلکش اصالة العدالة نیست که ما با اصالة العدالة می‌توانیم اثبات عدالت اشخاص بکنیم. همین که مسلمانی ایشان برای ما روشن شد، فسق برای ما روشن نشد می‌گوییم عادل است. نه، قائل نیست علامه به این جهت. بلکه ایشان شاید می‌فرمودند که شیخ طوسی از یک جا استفاده می‌شود اصالة العدالةای باشد که اگر این ثابت بشود آن وقت توثیقات شیخ طوسی برود زیر سؤال.

پس بنابراین این اشکال اول محقق خویی قدس سره هست که این طور ممکن است تخلص بجوییم از آن.

اشکال دومی که باز این بزرگوار فرمودند این است که «أنّ ذلک إنما یتم لو کان الطریق منحصراً بروایة احمد بن محمد بن یحیی لکنه لیس کذلک بل إنّ تلک الکتب المعوّل علیها قد ثبتت بطریقٍ آخرٍ صحیح و هو الطریق الأول الذی ینتهی الی احمد بن محمد بن عیسی و لعل ذکر طریقٍ آخر أنّما هو لأجل التأیید»

توضیح مطلب ایشان این است که خب ابن نوح فرمود از آن پنج تا گفت آن که احمد بن محمد بن عیسی از حسین بن سعید نقل می‌کند آن معتبر است، آن معوّل علیه اصحاب است. بعد دو تا طریق ذکر کرد، این دو تا طریق که ذکر کرد آیا دلالت می‌کند هر دو این طریق‌ها ثقات هستند، ایشان می‌فرماید دلالت نمی‌کند. چرا؟ چون اگر تنها راه به احمد بن محمد بن عیسی تنها راه همان طریقی بود که احمد در آن هست بله گفتیم معوّل علیه مال احمد است، این احمد هم که راهی به آن نیست الا از این آقا. پس معلوم می‌شود این آقا چیه؟ پیش اصحاب ثقه است. اما وقتی... یک طریق صحیح دیگر هم هست که آن طریق اول باشد که احمد توی آن نیست. خب دیگه این اثبات نمی‌شود که طریق دوم هم صحیح است. نه، طریق هم ممکن است از باب چی ذکر شده، تأیید ذکر شده. بنابراین استدلال متوقف بر این هست اگر حالا ما آن اشکال اول صرف‌نظر بکنیم. ایشان می‌فرمایند به این که طریق منحصر بود به آن که احمد در آن بود. خب اگر این بود درست بود. برهانش هم این بود که اصحاب و خود ابن نوح دارند تعویل می‌کنند به نقل کی؟ به احمد از حسین بن سعید. و فرض این است که به احمد هم راهی ندارند جز از طریق احمد بن محمد بن یحیی العطار از کی؟ از احمد بن محمد بن عیسی. خب قهراً به این ملازمه ما می‌فهمیم که این احمد را هم ثقه می‌دانند، بعد از احمد را هم ثقه می‌دانند، تا برسد به احمد بن محمد بن عیسی. این احمد اول که می‌گوییم احمد بن محمد بن یحیی العطار است که مورد بحث ما هست. خب بله، ولی این جور که نیست، دو تا طریق ذکر کرده. این فرمایش ایشان است.

ممکن است کسی تخلص بجوید، این البته فرمایش قوی‌ای است که ایشان فرموده. ممکن است کسی تخلص بجوید... من این که عبارت را تا آخر خواندم برای همین جهت بود. یعنی این فایده در آن بود. ایشان خودشان در مقام نقد می‌گوید تمام کلام نجاشی را این جا نقل نفرموده بودم من تا آخر خواندم که آن نسخه را هم بگویم. ممکن است کسی بگوید که ظاهر کلام ابن نوح این است که طریق احمد بن محمد بن عیسی آن معتمد است چه نسخه‌ای که آن طریق اول نقل می‌کند، چه نسخه‌ای که طریق دوم نقل می‌کند. و به عبارةٍ أخری... این مطلب را دقت بفرمایید. این پنج نفری که ایشان ذکر می‌کند و می‌گوید آن که احمد نقل می‌کند معتمد است از ناحیه خود آن پنج تا است؟ نه. به چه دلیل؟ یعنی اشکالی در آن پنج تا، غیر از احمد آن چهار تای دیگه خودشان اشکال در آن‌ها هست که می‌فرماید فقط طریق احمد معتبر است. نه، چرا؟ برای این که یکی از آن‌ها کیه؟ احمد بن محمد بن خالد برقی است. که احمد بن محمد بن خالد برقی آن هم من ثقات اصحابنا مثل احمد بن محمد بن عیسی است.

سؤال: ایشان یروی عن الضعفاء دارد.

جواب: باشد، ولی خودش که ضعیف نیست.

سؤال: به خاطر این می‌گوید این را ؟؟؟ به عمل نمی‌کند. می‌گوید ؟؟؟ ولو ثقه است ولی نمی‌شود به حرف‌هایش کأنّ شاید ضبط ندارد مثلاً.

جواب: نه این جور نیست. خودش که این طور نیست که ضعف نداشته باشد. وثاقتش را همه قبول دارند. پس اشکال در خودش نیست اگر باشد در مرویٌ عنها است. بعد هم احمد بن محمد بن خالد این جا از کی دارد نقل می‌کند، از حسین بن سعید نقل می‌کند، حسین بن سعید که ضعیف نیست. چون این‌ پنج تا روایان مباشر حسین بن سعید هستند. پس وقتی احمد خودش آدم ثقه‌ای هست این جا که دارد از ثقه نقل می‌کند پس اشکال در این نیست که این پنج تا در خودشان غیر از احمد اشکال هست. و هم چنین بعضی از آن بقیه دیگه، حالا آن‌ها را یکی یکی باید احوالات‌شان را نگاه کرد حالا من فعلاً فرصت این نشد که احوالات همه آن‌ها را نگاه کنم ولی بعضی‌هایشان را که می‌شناختم از قبل خب می‌دانستم آن‌ها ثقات هستند. پس اشکال در ناحیه آن‌ها نیست. اگر اشکال هست به طرق به این‌ها است. در این جا طرق به این‌ها محل اشکال اصحاب بوده. و آن وقت می‌خواهد بگوید طرق آن‌ها درست نیست اما طرق به این آقا درست است چه نسخه‌ای که او نقل می‌کند، چه نسخه‌ای که این نقل می‌کند و الا اگر نسخه‌های این دو تا هم با هم دیگه تفاوت می‌کرد باید بگوید معوّلٌ علیه کیه؟ آن است که احمد نقل می‌کند و راوی آن هم آن سند اول است نه سند دوم. پس بنابراین با توجه به این که آن که احمد نقل می‌کند خودش یک نسخه جدایی است. اتفاقاً احمد هم از سه جلیل القدر دارد نقل می‌کند دیگه. دیدید که احمد از حمیری و از .... یکی محمد بن یحیی العطار است که پدرش هست که از اعاظم عبدالله بن جعفر حمیری بود، سعد بن عبدالله بود. خب از این سه تا نقل می‌کند ایشان، احمد. ایشان یک نسخی دارد برای خودش، آن‌ها هم نسخی دارند. اگر می‌خواست بگوید معتمد احمد باز هست اما نه مطلقا، بلکه احمدی که آن طریق اول نقل می‌کند. خب چون در مقام این است که روشن بکند کدام معتمد است با این که در مقام این است که بگوید کدام معتمد اصحاب است و کدام معوّلٌ علیه اصحاب است آمده از آن پنج تا یکی را آورده گفته این، آن‌ها نه. که این و آن‌ها نه به خاطر خودشان نیست، به خاطر طریق‌شان است. طریق‌های آن‌ها را نپسندیده. اگر طریق احمد را هم همه‌اش را، این دو تا را نمی‌پسندید باز باید معیّن می‌کرد می‌گفت آن که احمد بن محمد بن عیسی نقل کرده و طریقش هم این هست. از این که نفرموده و طریقش هم این هست با این که در مقام این است که مشخص کند معوّلٌ علیه کدام است این روشن می‌شود که به هر دو طریق تعویل دارد. چه نسخه‌ای که از آن راه به دست ما رسیده باشد، چه نسخه‌ای که از این راه به دست شما رسیده باشد.

بنابراین می‌توانیم بگوییم همان طوری که غیر آقای خویی، یعنی غیر که می‌خواهیم بگوییم نه همه، بعضی از بزرگان دیگر هم به این راه اعتماد کردند و توثیق احمد را از این راه خواستند اثبات بکنند لعل بیان تقریب آن این باشد که عرض کردیم. بنابراین این هم یک راهی است که به نظر ما راه معتمدی است برای اعتماد بر جناب احمد بن محمد بن یحیی العطار. این هم به خدمت شما عرض شود که... این دلیل چندم شد؟ دلیل ششم شد که یعتمد علیه.

دلیل هفتم بیانی است که سیدنا الاسناد آقای حائری دام ظله ایشان در هامش مباحث الاصول فرمودند. شبیه این هست اما از یک راه دیگری و یک بیان دیگری. حاصل بیان ایشان این است که ایشان می‌فرمایند شما اگر به استبصار نگاه کنید عشرات من الروایات هست که شیخ به وسیله حسین بن عبیدالله عن احمد بن محمد بن یحیی العطار،‌ عن محمد بن یحیی العطار (یعنی پدرش) تا امام نقل می‌کند. عشرات من الروایات. این مقدمه أولی.

مقدمه ثانیه این است که حتماً این روایات را شیخ از کتب حسین بن عبیدالله نگرفته، چرا؟ چون حسین بن عبیدالله اصلاً کتاب ندارد. و هم چنین مسلّم از کتب احمد بن محمد بن یحیی العطار هم نگرفته چرا؟ چون احمد بن محمد بن یحیی العطار کتاب ندارد. این‌ها فقط راوی کتب دیگران بودند. خودشان ؟؟ کتابی، تصنیفی در حدیث ندارند. پس قهراً شیخ ... انسان می‌فهمد طبعاً این روایات را از چه کتابی اتخاذ کرده؟ از کتاب محمد بن یحیی العطار. این هم مقدمه ثانیه.

مقدمه سوم: شیخ طریق معتبر به کتب محمد بن یحیی العطار دارد که محمد بن یعقوب کلینی هم در سند واقع شده و آن طریق معتبر است لانقاش فیه. حالا ایشان بعد از این سه مقدمه ایشان نتیجه می‌گیرد اگر این احمد پیش شیخ غیر ثقه بود، درست نبود، چرا عشرات من الروایات از این طریق نادرست ذکر می‌کنید با این که طریق درست دارید. پس این نشان می‌دهد نه، این طریق هم مثل آن طریق پیش شیخ صحیح بوده و الا آیا وجه دارد که انسان یک حرفی را از یک آدم‌های ثقه شنیده و سند درست و حسابی دارد، یک سندی هم دارد که درست و حسابی نیست. حرف‌ها را بیاید فقط با یک سند غیردرست نقل بکند و آن سند درستی که دارد کنار بگذارد نامی از آن نبرد. آدم مثلاً فرض کنید از مرحوم امام، از یک مرجع تقلیدی و با یک سند معتبری یک شخص ثقه معتمدی فتاوای امام را برای ما نقل کرده یک آدمی هم که مجهول الحال است، یا اصلاً غیر ثقه می‌دانیم او را، او هم نقل کرده. هی بالای منبرها بیاییم حرف این را نقل کنیم، بگوییم بله این آقای فلان که غیر ثقه می‌دانیم او را یا مجهول الحال است پیش ما فتاوا را هی نام این را ببریم نقل کنیم. نه نام آن ثقه را. پس بنابراین از این کشف می‌کنیم که پیش شیخ اعظم یعنی شیخنا الطوسی قدس سره این طریق هم چی بوده، طریقی که احمد در آن هست معتبر است. این هم یک تنبه خوبی است که ایشان این جا پیدا کرده اما بعضی از فضلا اشکال کردند حالا دیگه وقت تمام شد که اشکال ایشان را بگوییم. بعد خود ما هم اشکال‌هایی داریم به فرمایش ایشان ان شاء الله شنبه و صلی الله علی محمد و آله.

**پایان جلسه.**